

زندگی و اندیشه فقهی - سیاسی

علامه، شیخ یوسف بحرانی*

..... مهدی قاسمی

شیخ یوسف، فرزند مرحوم علامه بزرگ شیخ احمد ابن صالح ابن عصفور ابن احمد ابن عبدالحسین ابن عطیه ابن شیبہ الدرازی بحرانی است. وی در روستای «ماحوز» متولد شد. شیخ احمد، پدر وی از موطن خود «الدراز» به منظور ادامه دروس عالی به «ماحوز» آمد تا از محضر محقق و استاد، شیخ سلیمان ماحوزی استفاده کند. وی اهل و عیال خویش را نیز همراه آورده و برای ادامه تحصیل رحل اقامت گزید. در مدت اقامتش در ماحوز بود که علامه یوسف بحرانی در سال ۱۱۰۷ متولد شد.

شیخ یوسف، خواندن و نوشتن را نزد معلمی که برای او در نظر گرفته شده بود، فرا گرفت. پدرش نیز در تعلیم و تربیت او نقش بسزایی ایفا نموده و در این امر، سعی بلیغ مبذول می داشت. علوم ادبی و غیر ادبی را به او می آموخت، به طوری که شیخ در این علوم متبحر شد. تعلیم و تربیت شیخ نزد پدر همچنان ادامه یافت. و به خوبی از سرچشمه زلال علم پدر بهره گرفت و به راستی برگ و بار و ثمره ای شیرین برجای گذاشت. اما زندگی شیخ مفعم از بلاها و گرفتاریها و مصیبتها شد. گویا بر او مقدر شده بود که از روز اول، هدف آفات و مصیبتها باشد. روزگار، تیرهای مسموم خویش را به سوی او

* - زندگی علامه بحرانی از منبع ذیل گرفته شده است. الحدائق الناضر فی احکام العترة الطاهرة، تألیف شیخ یوسف بحرانی، تفسیر از محمد تقی ایروانی، (بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۵ هـ - ۱۹۸۵ م ج ۱، مقدمه کتاب.

نشانه رفت و تازمانی که دارفانی را وداع گفت، انواع سختیها را تجربه کرد؛ اما هرگز از ادامه تدریس و تألیف باز نماند.

بیش از پنج سال نداشت که شورشها و اضطرابات، موطن او بحرین را فراگرفت. دو قبیله «الهوله» و «العتوب» به جان هم افتادند و طغوافی البلاد فاکثروا فیها الفساد. این جنگ و خونریزی سالها ادامه یافت؛ اما هنوز به پایان نرسیده بود که این بار هجوم بیگانگان بر بحرین آغاز شد و پس از سه سال نبرد، بالاخره به اشغال خارجیها درآمد و قتل و غارت و خونریزی آغاز شد. این امر سبب شد تا بزرگان و علما جهت مصون نگهداشتن جان خویش، طریق هجرت در پیش گیرند. از آن جمله، پدر شیخ یوسف بود که همراه خانواده خود به «قطیف» سفر کرد؛ اما فرزند بزرگ خود، شیخ یوسف را در آن تنگنا بر جای گذاشت تا شاید وی بتواند اموال به یغما رفته‌شان را به دست آورد و از آن مهمتر، کتابهای غارت شده را باز پس گیرد. اما او نیز پس از ناامیدی به پدرش در قطیف ملحق شد. زندگی در آن زیاد بسیار دشوار و تعداد اعضای خانواده زیاد بود و فقر، چهره کریه خود را نمایان ساخته بود و از همه مهمتر، خبرهای مایوس کننده بلاد نیز روح آنان را آزار می داد. وقتی خبر رسید که گروهی از ایرانیان برای نجات بحرین از دست خارجیها اقدام کرده‌اند، نور امیدی در دل آنان تابیدن گرفت؛ اما پس از چند روز درگیری، نیروهای ایرانی نیز شکست خورده و کاری از پیش نبردند. بیگانگان کلیه سربازان ایرانی را کشتند و شهر را به آتش کشیدند. از جمله چیزهایی که توسط آنها سوزانده شد، خانه پدر شیخ ما بود خبر این آتش سوزی تأثیر بسیار منفی بر وی گذاشت، به طوری که در اثر این واقعه، والد شیخ ما بیمار شد و سرانجام در سال ۱۱۳۱ دارفانی را وداع گفت.

شیخ یوسف در حالی پدر را از دست داد که ۲۴ سال از عمرش می گذشت و در این شرایط سخت مسؤلیت سنگین خانواده پرجمعیت آنها نیز بر دوش وی افتاد.

دو سال دیگر نیز در قطیف سپری شد و در این ایام، شیخ ما از محضر استاد پدرش، شیخ حسین ماحوزی بهره برد و دیگر بار هنگامی که بحرین روی صلح و آرامش به خود دید، به آنجا بازگشت و چند سالی نیز در درس دو شیخ بزرگ، شیخ احمد ابن عبدالله و شیخ عبدالله ابن علی تلمذ نمود. سپس به قطیف آمد تا مجدداً نزد علامه ماحوزی قرائت

حدیث را دنبال کند و سرانجام نیز اجازه روایت از او دریافت کرد. پس از مدتی به بحرین بازگشت؛ اما روزگار باز هم چهره عبوس خویش را به وی نمایان ساخت. کثرت دیون و عائله و شورشهای داخلی سرانجام وی را مجبور ساخت تا به ایران سفر کند.

هجرت به ایران

پس از اینکه افغانها سرزمین ایران را اشغال کردند و شاه سلطان حسین، پادشاه صفوی را به قتل رساندند، شورشها و انقلابات داخلی بحرین را نیز فرا گرفت. شیخ یوسف جلای وطن کرده و به سوی ایران رهسپار شد. مدتی را در کرمان سپری کرد و سپس به شیراز رفت. حاکم شیراز، محمد تقی خان مقدم او را گرامی داشت و وی را اکرام کرد. شیخ نیز با توجه به استقبال شایانی که از او شده بود، زعامت دینی آنجا را به عهده گرفت. بحث و تدریس و مطالعه و تألیف را آغاز نمود و مسائل دینی را نیز پاسخ می‌گفت. برخی از کتابها و رسائل خویش را در مدت اقامت در شیراز به رشته تحریر درآورده است؛ اما باز هم حوادث روزگار، زندگی را در کام شیخ ما تلخ کرد. تندبادهای بلا بر این شهر وزیدن گرفت و شیخ ما را آواره کوه و بیابان کرد، تا اینکه بالاخره در روستای «فسا» رحل اقامت گزید. حاکم فسا، محمد علی نیز مقدم او را گرامی داشت و شیخ فرصت یافت تا دوباره تصنیف و تدریس و تألیف را از سر گیرد.

کتاب رسائل را نوشت و الحقائق الناضره را نیز در همین جا به رشته تحریر درآورد. از آنجا که آرامش و آسایش برای شیخ یوسف مقدر نشده بود، «فسا» نیز دستخوش آشوب شد. حاکم آنجا به قتل رسید و مردم نیز آواره کوه و بیابان شدند (۱۱۶۳). شورشیان حتی به خانه شیخ ما نیز هجوم آوردند و در حالی که وی در بستر بیماری آرمیده بود، اموال و کتابهای گرانبهای وی را که ثمره عمر با ارزش او بود، به غارت بردند. شیخ در حالی که بیمار بود، همراه خانواده اش راهی کوه و بیابان شد، تا اینکه بالاخره در ناحیه اصطهبانات مستقر شد. در مدت اقامت خویش در اصطهبانات نیز با انواع مصائب دسته و پنجه نرم کرد. هنوز از فتنه ای رها نشده بود که بلیه ای عظیم تر او را در بر می‌گرفت و از مصیبتی بیرون نیامده بود که به بدتر از آن گرفتار می‌آمد، آنچه جالب

توجه و قابل تقدیر است، تلاش و فعالیت او در انجام وظیفه اش می باشد. وی با نشاط و شادمانی و در حالی که تمام این مصیبت‌ها را تجربه می کرد، در تألیفاتش جدی، در عملش مداوم و در راه و روشی که در پیش گرفته بود، پشتکار داشت. نتیجه این روحیه شاد و قوی، آثار و کتابهای بارزشی است که وی را در تاریخ جاودانه کرده است.

هجرت به عراق

شیخ یوسف زمانی که وارد اصطهبانات شد، تصمیم گرفت خاک ایران را ترک گوید و در عراق، در جوار عتبات مقدسه اقامت گزیند. پس راهی عراق شد و در کربلا ساکن شد و آنجا را موطن ابدی خویش قرار داد.

تاریخ ورود شیخ ما به کربلا مشخص نیست؛ اما از برخی تألیفاتش چنین برمی آید که قبل از سال ۱۱۶۹ هـ. ق بوده است. شیخ یوسف در شهرک مقدس «حائر» سکنی گزید. این شهرک در آن زمان از بزرگترین مراکز علوم شیعه بود. نجف اشرف به خاطر مراکز دینی و علمای نامدارش برخورد می بالید. شیخ در زمان حیات استاد بزرگ، وحید بهبهانی وارد این شهرک گردید. کربلا در زمان این رهبر بزرگ در اوج مجد و عظمت قرار داشت. علمای شامخ، رجال دین، مجتهدین بزرگ و محققین نمونه، تاجهای علم و فضیلت و اجتهاد را بر سر نهاده و رایت کمال را در این شهر برافراشته بودند. شیخ ما نیز در میان این ستارگان بلند آوازه، اختری تابناک بود. به زودی آثار گرانبهای وی در میان گروههای دینی منتشر شد و شهرت و آوازه اش همه جا را پر کرد. مجتمعات و مؤسسات علمی او را شناختند، تبحرش را در فقه و حدیث دریافته و مقدمش را گرامی داشتند. بزرگان و علمای کربلا به سوی او روانه شدند تا از دریای بیکران علم او سیراب شوند، از آن جمله آنها می توان به چهار تن از مهدیین پنجگانه که از مشهورترین شاگردان استاد بزرگ وحید بهبهانی بودند، اشاره کرد. مناظرات زیادی بین او و استاد وحید بهبهانی صورت گرفت که برخی از آنها از شب تا صبح ادامه می یافت. در طول اقامت شیخ یوسف بحرانی در کربلا که به حدود بیست سال می رسید، وی مصدر فتوا و رهبر دینی آنجا بود. سئوالهای فقهی و... از سراسر کشور برای او می رسید و ایشان به آنها پاسخ می داد.

در مدت اقامت در کربلا، نجف اشرف را نیز زیارت کرد. زمان اقامت وی در نجف معلوم نیست؛ اما گفته می‌شود که «الدُّرر النّجفیه» را در زمان حضورش در آن شهر مقدس تألیف کرده است.

وفات و مدفن شیخ یوسف

علامه یوسف بحرانی در بعد از ظهر روز شنبه چهارم ربیع الاول سال ۱۱۸۶^(۱) در سن ۸۰ سالگی پس از اینکه حدود ۲۰ سال زعامت دینی مسلمانان را بر عهده داشت، دیده از جهان فرو بست. وی عمر شریف خود را در خدمت علم و دین مصروف داشت. احادیث مختلف ائمه علیهم السلام را جمع آوری و در تدوین فقه تلاش بی سابقه‌ای مبذول داشت. به محض اینکه خبر وفات شیخ منتشر شد، مردم کربلا از طبقات مختلف برای تشییع جسم طاهر وی از هر سو روان شدند. در رأس این گروهها، استاد و محقق بزرگ و حید بهبهانی حضور داشت که بنا بر وصیت شیخ، بر او نماز گذارد. محل دفن شیخ در حائر شریف رواق حسینی نزد دو شهید می‌باشد. بعدها محقق و حید بهبهانی که در سال ۱۲۰۸ وفات یافت و شاگرد این دو؛ یعنی خواهرزاده و حید، سید طباطبایی صاحب «الریاض» متوفی به سال ۱۲۳۱ نیز در جوار مرقد شیخ مدفون گردیدند. شیخ پس از وفات خود، حدود ۴۵ اثر گرانبها از خویش به جای گذاشت که از جمله آن: انیس المسافر و جلیس الحاضر، تدارک المدارک، الحدائق الناضره فی احکام العترة الطاهره، الدُّرر النجفیه و لؤلؤ البحرین می‌باشد.

دره نجفیه*

بهره اول: ۱- [تحلیل روایت عمر ابن حنظله]

ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی و شیخ الطائفه در تهذیب، از قول عمر ابن حنظله با

۱- در مورد سال وفات شیخ، روایتهای ضعیفی نیز وجود دارد که برخی آن را سال ۸۷ ۸۸ یا ۸۹ ذکر کرده‌اند؛ اما صحیح‌ترین قول همان است که در بالا بیان شد و نزدیکترین قول صحیح نیز ۸۷ می‌باشد.

*- این ترجمه قسمتی از کتاب علامه بحرانی با مشخصات کتابشناسی زیر است.

- علامه بحرانی، الدرر النجفیه، (قم: مؤسسه احیاء التراث اهل البیت، بی تا).

سند معتبر نقل کرده‌اند که عمر گفت، از امام جعفر صادق (ع) در مورد دو تن از اصحابمان که بر سر دین یا میراث با هم اختلاف داشتند و به سلطان و قاضی ستمگر مراجعه کرده بودند، سؤال کردم. حضرت فرمود:

«کسی که شکایت نزد قاضی و سلطان ستمگر ببرد و از او دادخواهی کند؛ چه در مورد حق و چه در مورد باطل، همانا شکایت نزد شیطان برده و کسی که به این حکم تن در دهد، فعل حرامی انجام داده است، اگر چه حق او ثابت شود؛ زیرا حکم طاغوت را به کار بسته است؛ در حالی که خداوند امر فرموده از طاغوت اجتناب ورزد. خداوند تعالی می‌فرماید: «یریدون ان یتحاكموا الی الطاغوت و قد امروا ان تکفروا به... می‌خواهند دادخواست نزد طاغوت برند؛ در حالی که از این کار منع شده‌اند.»

پرسیدم؛ پس چگونه عمل کنند؟ حضرت فرمود: «کسی را پیدا کنند از میان شما که احادیث ما را بدانند، حلال و حرام ما را بشناسد و احکام ما را در نظر داشته باشد، سپس به حکم او رضایت دهند. همانا من چنین کسی را بر شما حاکم قرار می‌دهم. اگر این شخص طبق احکام ما قضاوت کرد و از او نپذیرفتند، در این صورت حکم خدا سبک شمرده شده و نادیده انگاشته شده است. همچنین دست رد به سینه ما اهل بیت زده است کسی که ما را رد کند، خداوند را رد کرده و این کار در حد شرک به خداست.»

گفتم، اگر هر یک از طرفین منازعه، شخصی را از اصحاب انتخاب کرد که ناظر بر حق او باشد (در مورد منازعه آنها قضاوت کند) و این دو شخص انتخاب شده، دو حکم متفاوت صادر کردند و در مورد بیان حدیث از شما اهل بیت هم اختلاف نظر داشتند، در این صورت چه باید کرد؟

حضرت فرمود؛ حکم آن که عادلتر، فقیه‌تر و صادقتر در بیان حدیث و باتقواتر است، صحیح می‌باشد و به حکم فرد دیگر توجهی نشود. حنظله می‌گوید؛ پرسیدم (اگر این دو نفر) هر دو عادل باشند، مورد رضایت اصحاب باشند و هیچ کدام بر دیگری فضیلتی نداشته باشند، چه باید کرد؟ حضرت فرمود:

«نظر هر کدام از این دو که با نظر ما موافق بود و جمع اصحاب نیز بر آن صحه

گذاشتند (یعنی جمع اصحاب و مقدار بیشتری از اصحاب بر آن اتفاق نظر داشتند)

به آن عمل شود و روایت شاذ و غیر مشهور در نزد اصحاب را رها کنند؛ زیرا چیزی

که جمع اصحاب بر آن اتفاق نظر دارند، در صحیح بودنش شکی نیست.»

سپس حضرت ادامه می دهند: «امور، سه گونه اند؛ برخی از امور، روشن و واضح و طریق هدایتشان آشکار است. این امور را باید به کار بست. برخی از امور، ضلالت و گمراهیشان آشکار است، از اینها باید اجتناب کرد و گروه سوم، اموری هستند که شبهه نا کند، اینها را باید به خدا و رسول او ارجاء کرد. حضرت پیامبر (ص) نیز در این مورد می فرماید: امور حلال، معلوم و مشخص هستند. همین طور امور حرام، واضح و مشخص اند؛ اما شبهات در بین این دو قرار دارند (نه معلوم است حلالند و نه مشخص که حرامند). کسی که شبهه را ترک کرد، از محرمات نجات می یابد؛ اما کسی که به شبهه عمل کرد، وارد محرمات شده است. چنین کسی بدون اینکه بداند هلاک می شود. حنظله پرسید؛ اگر هر دو خبری که از شما نقل می شود، مشهور و صحیح باشد و افراد مطمئن آن را بیان کرده باشند در اینجا چکار باید کرد؟ حضرت فرمود؛ هر کدام که موافق کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) و مخالف عامه منظور از عامه، ظاهراً اهل سنت است. بدان عمل شود و آن که مخالف حکم کتاب و سنت و موافق با احکام عامه است، ترک گردد.

گفتم جانم به فدایت، اگر هر دو فقیه (که برای امر قضاوت انتخاب شده اند)، حکم این قضیه را از کتاب و سنت استنباط کردند؛ اما ما متوجه شدیم یکی از این دو حکم، موافق عامه و دیگری مخالف احکام آنهاست، کدام یک را برگزینیم؟ حضرت فرمود: آن حکم و روایتی را انتخاب کنید که مخالف عامه، صحیح و ارشاد کننده باشد.

گفتم فدایت شوم، اگر هر دو خبر موافق احکام عامه باشد؟ حضرت فرمود: ببینید حکام و قضات آنها به کدام یک بیشتر تمایل دارند، آن را ترک کنید و دیگری را عمل کنید. گفتم، اگر حکامشان با هر دو خبر موافق باشند، چه باید کرد؟ حضرت فرمود: «در این صورت ترجیح این است که صبر کنی تا امامت را ملاقات کنی؛ چرا که توقف در هنگام شبهه بهتر از این است که انسان وارد مهلکه بشود.»

شیخ صدوق قدس سره، حدیث مذکور را در «النهاية» از داوود ابن حصین نقل کرده

و داوود نیز از عمر ابن حنظله نقل کرده است. صدوق ره می گوید: در این خبر نکات ظریف وجود دارد؛ اول اینکه این حدیث و امثال آن از رجوع به سلاطین عامه و قضات آنها منع می کند و عمل به حکم آنان را حرام و باطل می داند. آیه شریفه قرآن نیز بر این امر دلالت دارد، آنجا که خداوند تعالی می فرماید: «الم تر الی الذین یزعمون انهم امنوا بما انزل الیک و ما انزل من قبلك یریدون ان یتحاکموا الی الطاغوت و قد امرؤ ان یکفروا به...» آیا ندیدی آنان که گمان می کردند ایمان آورده اند به آنچه نازل شده بر تو و پیامبران قبل از تو (اما) می خواهند دادخواهی نزد طاغوت برند در حالی که از این کار منع شده اند...

گروهی از اصحاب رضوان الله علیهم تصریح کرده اند، این حکم (منع رجوع به طاغوت) شیعیان فاسق را هم شامل می شود. کسانی که رشوه می گیرند به خاطر احکام و مثل اینها، مطلقاً از جانب ائمه علیهم السلام اجازه داده نشده که به آنها مراجعه شود؛ زیرا منظور از طاغوت گرچه شیطان است که طغیان او زیاد است؛ اما در اینجا منظور از طاغوت هر کسی است که به حق حکم نمی کند؛ بلکه از روی شبهه حکم می کند. اصولاً رجوع به شیطان که لیاقت و شایستگی آن را ندارد، سبب گمراهی است. تتمه آیه نیز همین مطلب را می رساند و یرید الشیطان أن یرضوا به...
 امیرالمؤمنین (ع) نیز مطلب فوق را تأیید می فرماید: هر حکمی که از روی احکام ما

نباشد، طاغوت است و سپس آیه فوق را تلاوت کرد.

طبرسی در مجمع البیان از امام باقر (ع) و امام صادق (ع) نقل می کند که منظور از طاغوت، هر کسی است که شکایت نزد او برسد به هدف قضاوت؛ اما او حکم عادلانه ندهد (حکم به غیر حق کند). شکی نیست امام علیه السلام اجازه نداده که شکایت نزد حاکم ظالم برده شود؛ اما در مورد حاکمی که از روی حق و عدل قضاوت کند، نهی نشده است و اشکالی ندارد که حق را به وسیله حاکم عدل تحصیل کرد.

اما سؤال اینجاست که اگر حاکم عادل وجود نداشت، آیا جایز است نزد حاکم ظالم رفت و حکم آنها را پذیرفت. برخی اصحاب از جمله شهید ثانی قدس سره در مسالک پس از بیان حکم مذکور می گوید: اگر امر دایر است بر اینکه حق خود را بگیرد، جایز است مراجعه کند به آنها؛ همچنان که جایز است تحصیل حق بدون مراجعه به قاضی.

زمانی از مراجعه به حاکم ظالم نهی گردیده که طرفین با اختیار خود این کار را انجام دهند و امکان تحصیل حق به وسیله حاکم عادل وجود داشته باشد.

شهید ثانی نظر خود را به وسیله خبر ابی بصیر تأیید می‌کند که گفت، از امام جعفر صادق (ع) شنیدم، فرمود: هر کس بین او و برادرش اختلافی وجود داشته باشد و برادرش او را دعوت کند تا شخص سومی (که عادل هم باشد) بین آنها قضاوت کند و او از این امر خودداری ورزد و بخواهد به اینها مراجعه کند، به منزله کسی است که خداوند در این آیه فرموده است. سپس آیه مذکور را تلاوت فرمودند: «أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ... يَرِيدُونَ أَن يُتْحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ».

و باز روایت دیگری از امام جعفر صادق (ع) موجود است که می‌فرماید: «ای ابامحمد! اگر بر کسی حقی داشته باشی و او را دعوت نمایی تا نزد حاکم عادل آن را مطالبه نمایی؛ ولی وی خودداری کرد و ترا نزد حاکم ظالم فرا خواند، هر آینه این امر رجوع به طاغوت است و سپس آیه فوق را تلاوت کرد. مرحوم فاضل خراسانی در کفایه و مرحوم محقق اردبیلی در مورد حکم فوق اشکال کرده‌اند. فاضل خراسانی در کفایه پس از بیان مسأله می‌گوید: در این مسأله اشکال وجود دارد؛ زیرا حکم حاکم ظالم حرام است و مراجعه به او اقتضای چنین امری است. این کار، کمک و یاری رساندن به گناهکاران است که از آن نهی شده است، بر کسی پوشیده نیست که ترافع نزد حاکم ظالم، مصادره به مطلوب است و منتقد ادعا می‌کند، حکم تحریم به این مورد اختصاص ندارد؛ به خاطر اینکه ضرورت و حَرَج ایجاب می‌کند به قاضی ظالم مراجعه کند، مثل این است که کسی برای بازستاندن حق خویش از کسی که منکر آن است، به سرقت و خشونت متوسل شود.

جواب این است که اگر کسی بگوید همه اخبار وارده در این زمینه با صراحت بیان کرده‌اند که قید تحریم در این مسأله وجود ندارد، آن وقت حکم به تحریم مطلق واجب نیست؛ در حالی که تخصیص مذکور صراحت ندارد. پس حکم به تحریم، مطلقاً واجب است.

اما نظر فوق نیز خالی از نقد نیست. دو خبر ابابصیر دلالت دارد بر تحریم، کسی که

طرف مقابل او را به حاکم عادل فرا خواند؛ اما او استنکاف ورزیده و جهت حل مسأله به حاکم جور مراجعه کند. ظاهراً این طور به نظر می‌رسد که محل تحریم زمانی است که حاکم عادل موجود باشد؛ اما از مراجعه به او خودداری شود؛ زیرا اگر تحریم مطلق بود، بیان حرج، معنا و موضوعیت نداشت و رجوع به حاکم عادل توجیهی پیدا نمی‌کرد. بر اساس روایت ابی‌خدیجه و به طور کلی نهایت آنچه اخبار بدان دلالت دارد، این است که منع تحاکم به طاغوت، زمانی است که حاکم عادل وجود داشته باشد، همچنان که این مسأله در روایت مفروض است و به عبارت دیگر، در صورت عدم وجود حاکم عادل، اختیار منع جهت رجوع به حاکم ظالم وجود ندارد. محقق اردبیلی در کتاب آیات الاحکام پس از ذکر موضوع می‌نویسد: در صورتی که بین او و بین الله حق برای او ثابت شده باشد و برای اثبات حق خویش راهی جز مراجعه به طاغوت وجود نداشته باشد، با این عذر، قید تحریم مستثنا می‌شود و می‌تواند به حکم طاغوت تن دهد. اگرچه این استثنا مشهور هم هست، عقل و روایت هم آن را تایید می‌کند؛ اما مع الوصف احتیاط آن است که به طاغوت مراجعه نکند.

بهره دوم [منع رجوع به حاکم ظالم]

محقق اردبیلی، تحاکم و مراجعه به ظالم را اختصاص به دَین می‌داند نه عین. در شرح ارشاد می‌گوید، حرمت مراجعه به حاکم ظالم و اعمال حکم او تنها در دین است نه برای عین. سید نعمت‌الله جزایری در شرح روایت از شیخ محمد ابن حسن الحر العاملی، پس از نقل خبر مذکور، تحریم را در مورد دَین یا میراث عنوان کرده است. مرحوم اردبیلی هم با توجه به نظر فوق، قید تحریم را تنها برای دَین لازم می‌داند. در جواب باید گفت: ذکر میراث اعم است از هر دو (عین و دین)؛ دوم اینکه، مناط حکم جواب امام است که فرمود: چه در مورد حق باشد یا باطل که ظاهراً شامل عموم قضا یا است. پس، قید دین به تنهایی موضوعیت ندارد. برخی اخبار مسأله از جمله، روایت ابی‌خدیجه هم دلالت بر عموم دارد که می‌گوید امام جعفر صادق (ع) به من گفت، برحذر می‌دارم شما را از اینکه برخی از شما، از برخی دیگر، نزد حاکم ظالم شکایت کند؛ بلکه پیدا کنید شخصی را از

میان خودتان که قضایای ما را بداند و او را بین خود قرار دهید، من هم او را قاضی شما قرار می‌دهم، پس از او دادخواهی کنید. و در روایت دیگری می‌گوید، امام جعفر صادق (ع) مرا نزد اصحاب فرستاد و فرمود به آنها بگو:

«بر حذر باشید از اینکه در هنگام ایجاد خصومت در بین خودتان در مورد داد و ستدها به کسی از این افراد فاسق مراجعه کنید. کسی که حلال و حرام ما را می‌داند، بین خود قرار دهید. من او را بر شما قاضی قرار می‌دهم، بر حذر باشید از اینکه برخی از شما، بعضی دیگر را نزد حاکم ظالم شکایت کنند.»

هر دو روایت بر عموم دلالت دارند. چه بسا نظر مرحوم اردبیلی در مقید دانستن تحریم به دین، اشاره است به سخن ایشان در کتاب آیات الاحکام که فرق عین و دین را در آن بیان می‌کند. می‌گوید:

«دین، امری کلی و ثابت در ذمه است؛ مشخص و معین نیست، مگر اینکه با رضایت صاحبش یا حاکم شرعی معین شود. اما عین مستحق است برای صاحبش، نیازی به تعیین آن نیست، به حاکم شرعی هم نیاز نیست تا آن را مشخص کند. صاحب عین هر زمان که بخواهد، می‌تواند آن را مطالبه و اخذ نماید و برای گرفتن آن می‌تواند از راههای جور از قبیل سرقت و حيله وارد شود.»

اولاً باید گفت که این تفسیر و معنا از «عین و دین»، اجتهاد در مقابل نص آیه و روایت است؛ زیرا همان طور که گفته شد، ظاهر روایت بر عموم دلالت دارد. دوم آنچه احتمال قریب (به یقین) دارد؛ بلکه واضح و روشن است، این است که علت منع از شکایت نزد سلطان ظالم و تن دادن به حکم آنان اگر حتی موافق حکم شرعی باشد، سبب اعلای کلمه آنها در دعوای امامت و خلافت می‌شود. (یعنی مراجعه به آنها سبب افزایش مشروعیت سیاسی آنها می‌شود و ادعا می‌کنند مردم به آنها اعتماد دارند)* و پیراهن خلافت را بر تن خویش می‌بینند. بر همین اساس، از اخبار این طور استنباط می‌شود که در امور مباح و حتی مستحب نیز نباید حاکم ظالم را مساعدت کرد، چه رسد به اینکه مسائلی که مخصوص منصب رسالت و امامت است نزد آنها ارجاع شود. به همین دلیل

* - مطلب داخل پرانتز از مترجم است.

است که امام فرمودند؛ کسی که به اینها مراجعه کند، مثل این است که حکم طاغوت را اجرا کرده است.

محقق مازندرانی در شرح اصول کافی پس از بیان و ان کان حقاً ثابتاً له (اگرچه حق او ثابت شود) می نویسد:

«ظاهراً تفاوتی بین دین و عین نیست؛ تفاوتی که وجود دارد این است که مالی که عوض دین از مدعی علیه گرفته شده و توسط حکم طاغوت به مدعی منتقل شده، برای مدعی جایز نیست آن را بگیرد و در آن تصرف کند؛ اما عین، مال مدعی است و حق اوست و اگر لازم باشد به حکم طاغوت آن را بگیرد، جایز است در آن تصرف کند. سپس می گوید، به درستی که مالی را که توسط حکم طاغوت گرفته است به تحقیق که خداوند امر فرموده از این عمل اجتناب ورزد».

آنچه از تحلیل فوق استنباط می شود، این است که بین این دو (عین و دین) تفاوتی وجود ندارد و این تعلیل تأیید می کند آنچه را گفته ایم و تأکید می کند آنچه را از روایت فهمیده و درک کرده ایم.

بهره سوم [نایب امام باید بر جمیع اخبار ائمه علیهم السلام آگاه باشد] زاهراً در سخن امام (ع) آنجا که می فرماید: «کسی که حدیث ما را روایت کند، در حلال و حرام ما نظر کند و احکام ما را بشناسد؛ منظور کسی است که عموم اینها را بداند. من قانع شده ام که نایب ائمه هدی علیهم السلام واجب است بر جمیع اخبارشان مطلع باشد و همه احکامشان را بشناسد. اگر امکان این فراهم نبود که همه احکام را بداند و همه اخبار را بشناسد، غالب آنها را بداند، به حسب امکان آنچه میسر است بداند و به قدر وافر احکام و اخبار را بشناسد، و یا اینکه حداقل آنچه را متعلق به این واقعه است، بداند و بشناسد. روایت اول ابی خدیجه همین مطلب را تأیید می کند، آنجا که می فرماید: یَعْلَمُ شَيْئاً مِنْ قَضَايَا فَاضِلِّ خِرَاسَانِي قَدَسَ سِرِهِ فِي كَفَايَةِ مَنْ نُوِيَسِدُ:

«از روایت عمر ابن حنظله چنین استفاده می شود که کسی که حدیث اهل بیت علیهم السلام را روایت کند، در حلال و حرام آنها نظر داشته باشد و آن را بشناسد،

حاکم است؛ اگرچه در همه آنها مجتهد نباشد».

برخی از متأخرین نیز چنین گمانی دارند. اما این نظر قابل تأمل است؛ زیرا ظاهر قول امام (ع) عَرَفَ أَحْكَامَنَا، عموم احکام است و شناخت برخی از احکام کافی نیست. برخی در این باره به محقق اردبیلی اشاره می‌کنند. محقق اردبیلی در شرح ارشاد، همان تفسیر و رجحان ما را از عموم احکام اختیار کرده است (یعنی همانگونه که گفته‌ایم، منظور از حلال و حرام ما را بدانند و احکام ما را بشناسد عموم احکام و روایات است و محقق اردبیلی هم همین نظر را دارد؛ لکن، اخیراً تعداد کثیری روایت جمیع احکامهم و احاطه به آن احکام را در چارچوب روایات کتب اربعه می‌دانند. این گمان غلط محض است؛ زیرا شمار زیادی از مدارک احکام شرعی که برخی از متأخرین گمان می‌کنند وجود ندارند و بر متقدمین ایراد می‌گیرند که این احکام مستند نیستند، در کتابهای دیگری غیر از کتب اربعه؛ مثل کتابهای صدوق و امثال آن وجود دارند. به همین خاطر شیخ ما، صاحب بحار و شیخ حر عاملی در کتاب «الوسائل» تدوین اصول اضافی - علاوه بر کتب اربعه - را بر عهده گرفتند.

بهره چهارم [شرط فقاہت در نیابت امام معصوم (ع)]

اصحاب رضوان الله علیهم به واسطه این خبر و امثال آن، استدلال کرده‌اند که نایب ائمه هدی علیهم السلام لازم است فقیه جامع الشرایط باشد؛ زیرا شناخت احکام ائمه علیهم السلام و شناخت کتاب عزیز و احکام آن مشروط است به شناخت علوم معتبر در اجتهاد. همچنین مشروط است به شناخت مذاهب عامه و خاصه. محقق اردبیلی به این مورد اعتراض داشت و می‌گفت، ظاهر اخبار و مجرد فهم روایت، کافی است. می‌گویم: تحقیق ایجاب می‌کند که به تفصیل بحث شود در مورد اینکه بین زمان ائمه علیهم السلام و زمان ما تفاوت وجود دارد. در زمان ائمه علیهم السلام مجرد شنیدن روایت ایشان چه به صورت شفاهی از خودشان یا به واسطه، کافی بود و اصحابشان هم بر همین اساس عمل می‌کردند و این روش هم بر کسی پوشیده نیست. اما در زمان ما به لحاظ اختلاف اخبار و اصله و وجود اشتباهات احتمالی، همچنین به لحاظ فقدان قراین،

لازم است چیزهای دیگری که ما را در فهم معنای (روایات) کمک می‌کنند و معرفت ما را نسبت به کتاب عزیز و قواعد و ضوابط به جا مانده از ائمه علیهم السلام یاری می‌رسانند، بشناسیم. بویژه در جمع بین اخبار مختلف و مانند اینها، این امر ضروری است. علاوه بر موارد بالا یک نیروی قدسی که علمای اعلام از آن به عنوان «ملکه» یاد می‌کنند، جهت استنباط احکام ضروری است که عمده این نیروی قدسی در قلب است. به جز مورد اخیر (ملکه) موارد دیگر سهل الوصول است؛ چه بسا کسانی هم آنها را محقق کرده باشند؛ اما این قوه قدسیه به دست خدای تبارک و تعالی است و به هر کس از بندگان که بخواهد بر اساس حکمتش آن را می‌دهد. کثرت تمرین و ممارست هم موجب تحصیل این قوه می‌شود. همچنین آموزش و تعلیم اخبار ائمه علیهم السلام، تلاش در شناخت آثار آنها، خالی کردن قلب از شائبه‌ها، صفای باطن، آراسته شدن به فضائل و دوری از رذائل، مداومت در طاعات و عبادات و اجتناب از چیزهایی که نهی شده؛ بلکه حتی سایر مباحات را کنار گذاشتن، مبارزه با نفس اماره همراه با زهد در دنیا و رنج در دین، اثری عظیم در حصول این قوه قدسیه دارد. وَالَّذِينَ جَاهِدُوا فِيْنَا لِنَهْدِيَهُمْ سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ. و باز خداوند می‌فرماید: وَاتَّقُوا اللَّهَ يُّعَلِّمُكُمُ اللَّهُ وَبِزِ فَرَمُود: ان تتقوا يجعل لكم فرقانا. در حدیث نبوی آمده است: ليس العلمُ بكثرة التَّعَلُّمِ وَاِنَّمَا هُوَ نُورٌ يَقْدِرُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ مَنْ يُرِيدُ أَنْ يَهْدِيَهُ وَبِزِ فَرَمُود: العلمُ نُورٌ وَضِيَاءٌ يَقْدِرُهُ اللَّهُ فِي قَلْبِ الْوَالِيَاءِ، و باز آمده الْعِلْمُ عِلْمُ اللَّهِ لَا يُؤْتِيهِ إِلَّا الْوَالِيَاءِ. همه آنچه ذکر شد، مشروط است به تصفیه درون از رذایل و آراسته شدن با فضائل بلکه شرط است برای نایب ائمه علیهم السلام که به ورع و تقوا و زهد در دنیا و خودداری از کبر و حسد و حُب الریاسه (مقام پرستی) و تعصّب و غضب و امثال اینها آراسته باشد.

سخن آن حضرت (ع) در روایت مذکور که می‌فرماید: الْحُكْمُ مَا حَكَمَ بِهِ أَعْدَاكُمَا وَ أَفْقَهُمَا وَ اصْدَقَهُمَا فِي الْحَدِيثِ وَأَوْزَعَهُمَا، بیانگر این است که نایب ایشان علیهم السلام این اوصاف را به طور کامل دارا باشد. فهم علوم رسمی به تنهایی کافی نیست، اگرچه فردی محقق و دقیق در این علوم باشد. پس شایسته نیست برای کسی که ریاست مردم را بر عهده گیرد و از این فضایل بی‌بهره باشد. چنانچه لباس فضایل را بر تن نداشته باشد؛

جسم، جسم انسان است؛ اما قلب، قلب شیطان. در حالی که این منصب (ریاست بر مردم) منصب و مقام رسالت و امامت است که امیرالمؤمنین علی (ع) در مورد آن به شریح قاضی گفت: «ای شریح تو در جایی نشسته‌ای که در آنجا نمی‌نشیند مگر پیامبر (ص) یا وصی و جانشین او و یا انسان شقی.» در این صورت، هیچ اختلافی بین اصحاب نیست در مورد اینکه با وجود فقیه متصف به اوصافی که ذکر شد، برای کس دیگری که از این مرتبه کمتر باشد، جایز نیست متولی چیزی از امور حسبه بشود، چه رسد به صدور حکم و فتوا، اگرچه این شخص علم مطلق بر صدور فتوای فقها داشته باشد. اما در صورتی که فقیه با شرایط مذکور وجود نداشته باشد، برخی از اصحاب تصریح دارند بر اینکه عالم عادل می‌تواند برخی امور حسبه را سرپرستی کند. ولی در مورد حکم و فتوا برخی از اصحاب می‌گویند، اجماع بر این است که جایز نیست عهده‌دار شدن حکم و فتوا را مگر کسی که آخرین درجه کمال در اوصاف مذکور را طی نماید. از جمله کسانی که این اجماع را نقل کرده‌اند، محدث کاشانی است. وی پس از ذکر شروط معتبر در مورد قاضی که از جمله آن فقه است، از «بصیرت» نیز به عنوان شرط مهم یاد می‌کند. کسی که حتی یک شرط از شروط مذکور را نداشته باشد، جایز نیست متولی امور قضاوت بشود.

محقق ملا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی در شرح سخن امام (ع) که فرمود: نظر فی حالنا و حرامنا می‌نویسد، منظور فقیه جامع شرایط جهت صدور فتوا و حکومت بین مردم است و کسی که از این مرتبه و درجه پایینتر باشد، جواز تصدی حکومت را ندارد، اگرچه بر فتوای فقها مطلع باشد. این مسأله بدون اختلاف نزد اصحاب ما مشهور است.

محقق نورالدین شیخ علی ابن عبدالعال می‌نویسد: کسی که اوصاف مذکور را نداشته باشد که از جمله آنها اجتهاد است، جایز نیست حاکم و قاضی بین مردم باشد و اگر حکمی صادر کرد، لغو و بیهوده است. فتوا هم جایز نیست صادر کند؛ زیرا آن را به خود نسبت می‌دهد. اما اگر فتوایی را از مجتهدی که عمل به فتوای او جایز است بیان کند، صحیح است و عمل به آن جایز می‌باشد، به شرط اینکه عادل باشد. و در ادامه بحث می‌گوید؛ اگر در آن عصر مجتهدی وجود نداشته باشد، مردم چه باید بکنند؟ جواب

می دهد؛ آن وقت اجتهاد بر همه مکلفین واجب است، البته واجب کفایی. زمانی که کسی از اهل آن عصر مجتهد نباشد، تکلیف برگردن همه است که در حد وسع و توانایی خود در جهت کسب اجتهاد بکوشند.

از ظاهر کلام برخی اصحاب چنین برمی آید که در زمان حضور امام علیه السلام کسی که متولی منصب قضا می گردد، باید منصوب از جانب امام باشد و قضاوت فقیه جامع الشرایط در صورتی که از جانب امام نصب نشده باشد نافذ نیست و فقیه جامع الشرایط تنها در زمان غیبت است که نیابت دارد. محقق اردبیلی در این باره در شرح ارشاد می نویسد: از اخبار چنین برمی آید که قاضی در زمان حضور باید از جانب امام منصوب شود. از طرفی ظاهر اخبار پیشین دلالت می کند بر اینکه هر کس شرایط مذکور را داشته باشد، از طرف امام علیه السلام منصوب شده است و حکم او همچون حکم کسی است که از طرف امام نصب شده است و این تنها برای زمان غیبت نیست؛ بلکه ظاهراً در حال حضور هم به قوت خود باقی است؛ زیرا در روایت مذکور امام صادق علیه السلام (جعل حاکماً) او را حاکم قرار داد، در حالی که زمان حضور بود.

بهره پنجم [اوصاف حاکم در روایت حنظله و زراره]

روایت عمر ابن حنظله، اولویت در انتخاب اخبار را به ما نشان می دهد؛ به شکلی که در هیچ یک از اخبار وارده چنین ترتیبی وجود ندارد. تنها یک روایت دیگر وجود دارد که در آن اولویت و ترتیب عمل وجود دارد و آن روایت زراره است. در کتاب عوالی از علامه زراره ابن اعین می گوید: «از امام باقر (ع) سؤال کردم؛ فدایت شوم گاهی اوقات دوگونه حدیث و روایت مختلف از شما می رسد، به کدام یک باید عمل کنم؟ امام فرمود: ای زراره به آن که در بین اصحاب مشهور است عمل کن و آنکه ناشناخته و مجهول است، رها کن. گفتم آقای من هر دو روایت مشهور و از شما نقل و روایت شده است: در این صورت چه باید کرد؟ فرمود: گفته هر کس که عادلتر و مطمئن تر است را عمل کن. گفتم هر دو راوی عادل و مورد رضایت و موافقت هستند. فرمود: نگاه کن، آنکه موافق نظر عامه است، آن را رها کن و به آن روایت که مخالف آنهاست عمل کن،

بدرستی که حق در آن روایتی است که مخالف آنهاست. گفتم چه بسا هر دو روایت موافق عامه باشند یا مخالف آنها، در این صورت چگونه عمل کنم. حضرت فرمود: آنکه حافظ دین توست عمل کن و دیگری را ترک کن. گفتم اگر هر دو حدیث محافظ دین باشند، در این صورت چه باید کرد؟ حضرت فرمود: در این صورت یکی را انتخاب کن و به آن عمل نما. در کتاب مذکور پس از نقل این روایت، در روایت دیگری می نویسد: امام در بخش آخر سؤال زرارہ فرمود: پس صبر کن تا امامت را بینی سپس از او سؤال کن. من اخبار دیگری که راههای متعدد دیگری را ترجیح می دهند، نمی پذیرم جز همین دو خبر. اما این دو خبر در ترتیب بیان روشها با هم اختلاف دارند (هر دو در بیان روش عمل یکی هستند) مقبوله عمر ابن حنظله به ترتیب عادل بودن، فقیه بودن، موافق بودن جمع با آنها، موافق کتاب بودن، سپس مخالف اهل سنت بودن؛ مرفوعه زرارہ، مشهور بودن، عادل بودن مورد اطمینان بودن، مخالف عامه بودن (اهل سنت) و سپس حافظ دین بودن را مطرح می کنند. در مقبوله حنظله محافظ دین بودن ذکر نگردیده و در مرفوعه زرارہ موافق قرآن بودن ذکر نگردیده است. در جواب می توان گفت: اولاً در این دو روایت ترتیب منظور نظر نبوده است. امام علیه السلام به ترتیب سئوالهای سؤال کننده جواب داده است. در حقیقت این ترتیب در کلام سؤال کننده بوده است و از آنجا نشأت می گیرد. هر کدام از این روشها را که بتوان عمل کرد، مفید فایده است. هر دو روایت البته دارای ترتیبی می باشند؛ اما یک نوع ترتیب خاصی القا نمی کنند ثانیاً عمل به مقبوله حنظله ترجیح دارد؛ زیرا سه تن از ائمه هدی علیهم السلام آن را نقل کرده اند، اصحاب نیز همگی آن را پذیرفته و نام «مقبوله» را بر آن نهاده اند و در عمل به آن نیز اتفاق نظر دارند؛ زیرا دارای احکامی است که در روایت زرارہ وجود ندارد. مقام و مزیتی که مقبوله حنظله دارد، در روایت زرارہ نیست.

بهره ششم [کدام ویژگی در حاکم اولویت دارد: فقاہت یا عدالت؟]

ملا محمد صالح مازندرانی در شرح اصول کافی پس از بیان حضرت (ع) در حدیث مذکور که می فرماید به حکم آن که عادلتر و فقیه تر است عمل نما، می نویسد: حاکم باید

به عدالت، فقاقت صداقت و تقوا (ورع) متّصف باشد، کسی که این اوصاف چهارگانه را دارا باشد، او شایسته حکومت و منصوب از طرف ائمه هدی علیهم السلام است و کسی که یکی یا برخی از این صفات را نداشته باشد، اجازه ندارد بین مردم حاکم شود، اگر چه اوصاف دیگرش، متعدد و زیاد باشد. در اینجا اختلافی در حکم و استناد پیش می آید؛ ظاهر حدیث این طور می نمایاند که کسی که بیش از اوصاف چهارگانه را دارا باشد همچنین کسی که برخی اوصاف را بیشتر داشته باشد، بر کسی که در همان اوصاف نقصان دارد مشروط بر اینکه در بقیه اوصاف مساوی باشند، مقدّم است؛ زیرا کسی که اوصاف بیشتری داشته باشد، قوی تر است. اما اگر کسی برخی از صفات را بیشتر داشته باشد و کس دیگری، برخی دیگر را بیشتر دارا باشد در اینجا مشخص نیست برتری با چه کسی می باشد؛ زیرا هیچ کدام بر دیگری اولویت ندارد. برخی می گویند آن که فقیه تر است بر آن که عادلتر است رجحان دارد؛ زیرا هر دو، در اصل عدالت مشترکند. بنابراین در اینجا فقاقت عنصر برتر است؛ اما اگر در فقاقت مساوی باشند، آن که عادلتر است برای حاکم بودن در بین مردم رجحان دارد.

بهره هفتم [اهمیت شرط عدالت و فقاقت در حاکم]

این روایت شامل ترجیح عادل بودن و فقیه بودن حاکم بر سایر صفات اوست، همچنان که در مرفوعه زراره این روش مشهود است. اما ثقة الاسلام در مقدمه کتاب خود هنگام بحث از ترجیحات، فقیه بودن و عادل بودن را ذکر نکرده؛ بلکه تأکید کرده است که روایت لازم است موافق کتاب خدا و مخالف عامّه و منطبق با نظر جمع باشد. برخی از بزرگان گفته اند؛ علت این است که از نظر او همه احادیث کتاب صحیح نبوده اند؛ همچنان که خود در دیباچه کتابش به آن اعتراف کرده است.

اخبار دیگری که در این زمینه وارد شده، عادل بودن را در زمره مرجّحات ندانسته اند. در اصول کافی از ابن ابی یعفور نقل شده که گفت؛ از امام جعفر صادق (ع) سؤال کردم در مورد حدیثی که دو نفر؛ یکی مورد اعتماد (ثقه) و دیگری غیر مورد اعتماد نقل می کنند. حضرت فرمود: زمانی که حدیثی بر شما وارد می شود، اگر شاهدی

از آن در کتاب خدا و یا گفتار رسول (ص) پیدا کردید، فبها وگرنه، کسی که آن حدیث را آورده سزاوارتر از حدیث است. یعنی حضرت علیه السلام در اینجا مورد اعتماد بودن را مرجح ندانست و نگفت به سخن آن که اعتماد داری، عمل کن.

بهره هشتم [اختیار حاکم اسلامی]

روایت عمر ابن حنظله دلالت دارد بر اینکه در صورت عدم وضوح بین تخییر و ارجاء باید توقف کرد؛ اما روایت زراره دلالت دارد بر اینکه به هر کدام که خواست می تواند عمل کند (تخییر و ارجاء).

علما در این مورد اختلاف نظر دارند؛ برخی ارجاء و توقف را حمل بر فتوای دانند و انتخاب را حمل بر عمل. به عبارت دیگر، فقیه در حالی که مردد است و نمی داند کدام یک از راه حلها را انتخاب کند، نمی تواند در مورد آن، حکم و فتوا بدهد؛ اما از باب تسلیم، به هر کدام که خواست می تواند عمل کند. علامه ابوالحسن شیخ سلیمان را بن عبدالله البحرانی در کتاب الشعرة الکامله از علی ابن مهزیار گفت؛ در کتاب عبدالله ابن محمد خواندم که به امام ابی الحسن (ع) نوشت: اصحاب ما در روایاتی از امام جعفر صادق (ع) اختلاف دارند، این اختلاف در مورد نماز دو رکعتی صبح در هنگام سفر است. برخی می گویند آن را بر روی محمل بخوان و برخی دیگر می گویند نباید بخوانی، مگر بر روی زمین. پس به من بگو چگونه عمل کنم که به شما اقتدا کرده باشم. حضرت در جواب ایشان نوشت: به هر کدام از دو روش که خواستی عمل کن.

اما باید گفت؛ تخییر در عمل به دو صورت می تواند انجام گیرد؛ یکی، زمانی که دسترسی به ائمه علیهم السلام وجود نداشته باشد و در حقیقت نتوانیم از ایشان استعلام کنیم، در اینجا به خاطر اینکه از سرگردانی نجات پیدا کنیم و در تنگنا قرار نگیریم، عمل به تخییر جایز است.

ممکن است در جایی ائمه علیهم السلام رخصت داده باشند تا به اختیار عمل کنیم. زمانی نیز پیش می آید حکم مسأله را از امام سؤال می کنیم و امام هم اجازه می دهند (همانند نماز دو رکعتی در فوق). در این صورت، حاکم شرعی می تواند فتوا به تخییر

بدهد؛ زیرا دلیل شرعی از جانب امام دارد، بر خلاف زمان ماکه جایز نیست برای فقیه که حکم و فتوا بدهد (چون زمان غیبت است. دوم، ارجاء و توقف ویژه زمان وجود امام (ع) است؛ چون امکان استعلام از امام وجود دارد و عمل تخییر برای زمان غیبت یا زمانی است که دسترسی به معصوم امکان پذیر نباشد. احمد ابن ابی طالب طبرسی در کتاب احتجاج می نویسد: سخن امام به سؤال کننده در این مورد که فرمود، صبر کن تا امامت را ملاقات کنی، منظور این بوده که اگر می توانی به امام دسترسی داشته باشی، صبر کن؛ اما زمانی که امام غایب است و اصحاب همگی اتفاق نظر دارند بر دو خبر و هیچ رجحانی به لحاظ کثرت و عدالت در مورد یکی از آنها نیست، حکم در مورد آن، از باب تخییر است. حسن ابن الجهم از امام رضا (ع) نقل می کند که از امام رضا سؤال کردم: احادیث مختلفی از شما به ما می رسد، امام فرمود: هر وقت حدیثی از ما وارد شد، آن را با کتاب خدا و سایر احادیثمان مقایسه کن، اگر شبیه به آنها بود از ماست و اگر شبیه آنها نبود، از ما نیست. گفتم: دو شخص مورد اعتماد دو حدیث مختلف را از شما روایت می کنند، نمی دانیم کدام یک درست است. امام فرمود: وقتی نمی دانی کدام یک صحیح است، به هر کدام که خواستی عمل کن. حارث ابن مغیره می گوید؛ از امام جعفر صادق (ع) شنیدم که فرمود: وقتی از اصحاب مورد اعتماد احادیثی شنیدی می توانی به هر کدام که خواستی عمل کنی تا اینکه امامت را ببینی و از او سؤال کنی. سماعة ابن مهران می گوید؛ از امام جعفر صادق (ع) پرسیدم، یک نوع حدیث واحد شنیدم که یکی از آنها ما را از کاری نهی می کرد و دیگری (در همان مورد) ما را امر به آن کار می کرد. امام فرمود: به هیچ کدام عمل نکن تا اینکه صاحبت را ببینی، سپس از او سؤال کن. گفتم؛ مجبوریم به یکی از آنها عمل کنیم. فرمود به آن که خلاف عامه است عمل کن. این نمونه از احادیث در کنار برخی دیگر از روایات مشتمل است بر ارجاء و توقف از یک طرف و تخییر و عمل با اختیار از طرف دیگر؛ اما بیانگر برتری و ترجیح هیچ یک از راه حل های مورد نظر در احادیث فوق نمی باشد.

بهره نهم [حاکم اسلامی و مسائل جدید]

ثقة الاسلام کلینی در اصول کافی از حسین ابن مختار از برخی اصحاب از امام جعفر صادق(ع) نقل می‌کنند که فرمود: اگر کسی بر تو وارد شود و حدیثی بگوید سپس کس دیگری بیاید و خلاف آن حدیث را نقل کند، به کدام یک عمل می‌کنی؟ گفت: به آخری عمل می‌کنم. امام فرمود: درود خدا بر تو باد. همچنین با سند از علی ابن خنیس از امام جعفر صادق(ع) نقل می‌کنند که به امام جعفر صادق(ع) گفتم، زمانی که حدیثی از او زندگی شما به ما می‌رسد و حدیثی از آخر زندگی شما، به کدام یک عمل کنم؟ فرمود: عمل کنید به آن تا زمانی که خبر دهند شما را از آن که زنده است، پس به قول او عمل کنید.

سپس امام جعفر صادق(ع) فرمود: به خدا قسم ما، شما را در چیزی که وسع و توان آن را نداشته باشید، داخل نمی‌کنیم (چیزی بیش از حد توان از شما نمی‌خواهیم) (یکلف الله نفساً الا وسعها)، در حدیث دیگری که پس از این خبر نقل شده آمده: به آخرین و تازه‌ترین حدیث عمل کنید (خُذُوا بِالْأَحَدِثِ)

از این دو خبر چنین مستفاد می‌گردد که یکی از راههای ترجیح حدیثی بر حدیث دیگر که با آن تعارض داشته باشند، عمل به آخرین حدیث است (جدیدترین و تازه‌ترین حدیث ملاک است). شیخ صدوق رحمه الله علیه در نهاییه، دو خبر را نقل می‌کند که گمان می‌برد متعارض هستند. سپس می‌گوید: اگر این دو خبر صحیح باشند، واجب است به آخرین آنها عمل شود، همچنان که امام صادق(ع) به آن امر کرده است؛ زیرا اخبار، ابعاد و معانی مختلفی دارند و هر امامی به زمان و احکامش بیش از دیگران واقف است.

می‌گوییم: عمل به اینگونه و این شیوه یعنی عمل به تازه‌ترین حدیث در زمان ائمه علیهم السلام اشکالی ندارد؛ زیرا اختلاف مذکور در احادیث ناشی از تقیه است برای دفاع از شیعه. سخن امام در آنجا که می‌فرماید؛ وارد نمی‌کنیم شما را مگر در آنچه توان تحمل آن را داشته باشید، دال بر همین امر تقیه است. پس در این صورت، عمل به آخرین حدیث زمانی است که لازم است در حدیث اول تقیه کرد، آن وقت حدیث دوم

به صورت حکم واقعی در می آید و واجب است به آن عمل شود. اما اگر حکم تقیه در دومی باشد، واجب است برای دفع ضرر به آن عمل شود. در حال حاضر روش تقیه و عمل به دومی ضرورت ندارد، به خاطر اینکه مکلف امروز در حال تقیه نیست و می تواند دریابد که آیا حدیث دوم برای تقیه بوده است یا نه. بنابراین بر او لازم است که به حدیث اول عمل کند؛ اما اگر نتواند بفهمد که حدیث دوم برای تقیه بوده و احتمال تقیه در آن را می دهد، واجب است یکی را اختیار کند یا اینکه توقف کند.

بهره دهم [گزینش احکام]

از کلام ثقة الاسلام محمد ابن یعقوب کلینی در مقدمه کتابش کافی، چنین استنباط می شود که روش ایشان در جایی که اخبار مختلف باشند، تخییر است. به کسی هم که چنین روشی اتخاذ کرده باشد، اشاره ای نکرده است، مع ذلک ظاهر عبارت او، مقاله اش را بی اثر کرده و شرح کلامش، عباراتش را تکذیب کرده و گفتارش را بی شنونده می کند. ثقة الاسلام کلینی می گوید: «ای برادر! خداوند تو را هدایت کند. بدان که هیچ کس با رأی و نظر خویش از توضیح و بیان ائمه علیهم السلام در مورد اختلاف روایتها چیزی درک نمی کند، مگر آن مقداری که ائمه علیهم السلام خودشان توضیح داده اند. امام می فرمایند: روایتها را با کتاب خدا مطابقت نمایید، آن که موافق و مطابق کتاب خداست عمل کنید و آن که نبود رهاش کنید و باز آن که موافق اهل سنت است ترک کنید؛ چرا که راه رشد و هدایت در مخالفت با آنهاست و باز اینکه می فرمایند: آن که اکثریت بر آن اتفاق نظر دارند، صحیح است؛ زیرا بر چیزی که جمع توافق داشت، در صحیح بودنش شکی نیست.

ما از این سه موضوع چیز زیادتری درک نمی کنیم، به عبارت دیگر، از ضوابط سه گانه بالا که امام فرمودند، کمترین شناخت حاصل می شود و چاره ای نداریم جز اینکه آن را به ائمه (ع) ارجاء دهیم و راهی جز «گزینش» فرا روی ما نیست. امام هم فرموده: هر کدام از روایات را که از باب تسلیم برگزیدید، صحیح است».

بهره یازدهم [عدم جواز حمل امر و نهی بر مجاز]

مشهور است بین بسیاری از شیعیان بخصوص اکثر متأخرین که استحباب و کراهت را از وجوه جمع بین اخبار و متناقض در فقرات فوق شمرده اند، در حالی که اینگونه تأویلات محض، اجتهاد و بلکه مخالفت با عین عبارت بزرگان ماست که در این موارد بیان صریح دارد؛ بلکه می توان گفت که بسیاری از اخبار معارض که موجب اختلاف در مسأله شده اند، صرفاً ناشی از ضرورت تقیه سخنان بزرگان ما بوده است ما در این باره در کتاب الحدائق گفته ایم که امر در اخبار فوق، دلالت بر وجوب می کند و نهی، دلالت بر تحریم می کند. این نکته با آیات قرآن و اخبار معصومین نیز تأیید شده است. بنابراین، حمل امر و نهی بر مجاز (غیر از وجوب و حرمت)، نیازمند قرینه واضح و حجت آشکاری است که نمی توان از صرف وجود اخبار معارض چنین قرینه ای را استحصال کرد. این نکته ای است که نباید بر کسی که در جستجوی اخبار حض و افر و نصیب فراوان، دارد پوشیده بماند.

بهره دوازدهم [اهمیت رجوع به آرای جمع در نظام سیاسی اسلام]

آنچه از اخبار وارده در این زمینه برمی آید و من به آنها اعتماد دارم و استناد می کنم، این است که هرگاه دو خبر و یا دو حدیث با هم متعارض باشند و نتوان صحت و درستی یکی را بر دیگری دریافت، واجب است اولاً به کتاب خدا مراجعه کرد و آنها را با قرآن مقایسه نمود؛ همچنان که نصوص بر این امر تأکید دارند؛ اگرچه گفتار ائمه علیهم السلام مخالف کتاب نیست؛ زیرا قرآن آیه و حجت آنهاست و اخبار ایشان تابع آن است. در خبری که هر دو گروه (شیعه و سنی) بر آن متفق هستند، آمده انّی تارکُ فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علیّ الحوض. پس قرآن از اهل بیت علیهم السلام جدا نیست که آنها معنایش را از جای دیگری اخذ نمایند (از کس دیگری به غیر از قرآن) و آنها هم از قرآن جدا نمی شوند تا افعال و اعمال ایشان از احکام قرآن جدا شود. آن اخباری هم که دال بر تخصیص و تقیید دارد، آن طور که در ظاهر امر به نظر می رسد، مخالف حکم قرآن نیست؛ بلکه تخصیص و تقیید، خود نوعی بیان احکام کتاب است.

اما چیزی که دلالت دارد بر مقایسه اخبار با مذهب عامه (اهل سنت)، صحیفه عبدالرحمن ابن ابی عبدالله است که از امام صادق (ع) نقل می‌کند که: هرگاه دو حدیث مختلف بر شما وارد گردید، آنها را بر کتاب خدا عرضه کنید؛ آن که موافق کتاب بود برگزینید و آن که مخالف است، رها کنید. اما اگر آن دو را در کتاب ندیدید بر مذهب عامه عرضه کنید، آن که موافق مذهب عامه و اخبارشان بود، بپذیرید. همچنین در این صحیح آمده است، برای دستیابی به حکم واقعی، اخبار را باید با کتاب خدا و مذهب عامه مقایسه کرد. تقیّه در این حدیث معلوم و مشخص است. مقایسه با کتاب واضح و روشن است و مراد از آن عرضه کردن اخبار بر محکّمات است نه متشابهات و نیز باید ناسخ و منسوخ را شناخت. پس اگر حدیث واقعی مشخص نشد، باید آن را به مذهب عامه عرضه کرد و بر خلاف نظر آنها عمل کرد؛ زیرا از اخبار وارده این طور استفاده می‌شود که باید بر خلاف راه و روش ایشان (اهل سنت) عمل شود. در روایتی از علی ابن اسباط که در عیون الاخبار نوشته شده، آمده است: هرگاه آنها (اهل سنت) فتوایی صادر کردند حق این است که خلاف آن عمل شود. در صحیفه محمد ابن اسماعیل ابن بزیع از امام رضا (ع) نقل شده است که: هرگاه دیدی مردم (اهل سنت) بر چیزی روی می‌آورند، تو از آن اجتناب کن. در برخی اخبار آمده است: به خدا قسم به جز روی آوردن به قبله چیزی در دست آنها باقی نمانده است.

اما در صورتی که امکان عرضه حدیث بر مذهب اهل سنت وجود نداشته باشد، باید قول اکثریت را (جمع) در این مورد جویا شد (در صورتی که جمعی حدیثی را تأیید کردند، آن را پذیرفت)؛ زیرا هم مقبوله حنظله بر آن تأکید دارد و هم مرفوعه زراره. قابل ذکر است که امروز رجوع به جمع بسی دشوار است.

هر زمان که دستیابی به این قاعده‌های سه‌گانه میسر باشد، نباید با آنها مخالفت کرد و اگر نتوان یکی از آنها را ترجیح داد، باید بر ساحل احتیاط توقف کرد و راه دیگری را در پیش گرفت. اگرچه اخبار وارده برخی بر «تخیر» و برخی بر «ارجاء» دلالت دارند؛ اما در صورت جمع بین آن دو، احتمال اینکه حکم صادره به متشابهات ملحق شود، وجود دارد. و آنچه ثقة الاسلام بیان کرده مبنی بر اینکه «تخیر» جایز است، گرچه خالی از قوت

نیست؛ اما بر طرق سه گانه ارجحیت ندارد. در صورتی که طرق سه گانه میسر نباشد، باید احتیاط کرد؛ زیرا اخبار احتیاط عموماً و خصوصاً تعدادشان بیشتر و مستندترند و دلالتشان نیز واضحتر است.

بهره سیزدهم []*

بهره چهاردهم [مقبوله حنظله دلالت بر عموم دارد]

این خبر دایر بر این است که احکام شرعی سه گونه اند. اخبار دیگری نیز مؤید همین مسأله اند که بخشی از آنها در «الدُّرَّة الموضوعة فی البراءة الاصلية» ذکر گردید. اصحاب ما اخباریون و برخی از اصولیین از جمله شیخ الطایفه در «عدة» و شیخ مفید در «الدَّره» معتقدند که احکام شرعی دو گونه اند. ایشان می گویند به خاطر عمل به البراءة الاصلية، احکام شرعی یا حلالند یا حرام. ایتان براءة اصلیه را از مرجحات شرعی می دانند و در مقابل، برای اثبات ادعای خود از اخبار ضعیفی مدد می جویند؛ در حالی که بر کسی که کتابهای ایشان را ملاحظه کرده باشد، پوشیده نیست که اگر براءة اصلیه از مرجحات شرعی بود، ائمه علیهم السلام آن را در ردیف طرق مذکور ذکر می کردند. ثانیاً، ائمه علیهم السلام در صورت تساوی بودن دو خبر، «ارجاء» و «توقف» را لازم دانسته اند. همچنان که در مقبولة حنظله و مرفوعة زراره آمده است، در صورت عدم توقف و ارجاء، صدور حکم از قبیل حکم در متشابهاست که ما موریم از آن، اجتناب بکنیم و وقوع در آن سبب هلاکت است. برخی از متأخرین می گویند؛ «توقفی» که امام به آن امر کرده در مقبولة مذکور، در خصوص منازعه بر سر اموال و فرایض است، همچنان که در ابتدای خبر آمده است. این استدلال از خانه عنکبوت نیز سست تر است؛ زیرا اولاً سؤال خصوصی، جواب عمومی ندارد (یعنی اگر سؤال خصوصی بود، امام جواب عمومی به آن نمی داد؛ در حالی که سؤال عمومی است و جواب آن نیز عمومی است). دوم اینکه، مواردی که امام در حدیث فوق ذکر کرده اند در خصوص تعارض اشیای بخصوص نیست؛ بلکه شامل هر حکمی است که اخبار آن متعارض باشند. سوم اینکه، قائلین به

* - ترجمه و توضیح بهره سیزدهم به دلیل عدم ارتباط مناسب با سایر مطالب لازم به نظر نمی رسید. مترجم

براهه اصلیه همچنان که در سایر احکام آن را ترجیح می دهند و به آن استناد می کنند، در بحث از اموال و فرایض نیز آن را ترجیح می دهند.

بهره پانزدهم [درک شناخت و آگاهی حاکم]

مقبوله مذکور و سایر اخبار دلالت دارند بر اینکه احکام سه گونه اند؛ در مقبوله مذکور امام می فرماید: احکام حلال، مشخص و بیان شده هستند و احکام حرام هم مشخص و بیان شده هستند. و آنچه بین این دو است شبهه است، (پس احکام عبارتند از: حلال، حرام و شبهه) و باز می فرماید: احکامی هستند که رشد و تعالی آنها مشخص و بیان شده است؛ این احکام را باید به کار بست. احکامی نیز هستند که ضلالت و گمراهی آنها بیان شده است و باید از آنها اجتناب کرد. دسته سومی از احکام هستند که ملتبس و مبهم می باشند؛ این احکام را باید به خدا و رسولش واگذار کرد. بنابراین، آن احکامی که به طور قطع و یقین نمی توانیم آنها را به ائمه علیهم السلام نسبت دهیم، اینها وارد در شبهات هستند؛ اگرچه مضمون به گفتار ائمه علیهم السلام باشند. آنچه در آیات و روایات وارد شده مبنی اینکه از گفتار به غیر علم خودداری شود، دال بر همین امر است؛ زیرا قول به غیر علم داخل در شبهات است. احکام شبهه ناک را نمی توان به صورت احکام جزم و قطع و یقین در آورد؛ زیرا آنها پیچیده و مبهم هستند و علاوه بر آن، دارای نقص هستند و نمی توان در حد جزم، حکمی برای آن صادر کرد. برخی از متأخرین ادعای حصول قطع و یقین در اینگونه احکام را دارند که در جواب باید گفت؛ شکی نیست عقل و فهم و درک انسانها به یک اندازه نیست؛ برخی از این عقول مانند برق، دانش را می رباید و برخی را کد و متوقف هستند و برخی هم بین این دو قرار دارند. لذا معرفت نسبت به احکام و ادراک آنچه در آن احکام است که بیان باشد از نقص و ابرام نیز در انسانها متفاوت است. در حدیث الدرر آمده است؛ ابی جعفر (ع) به امام صادق (ع) فرمود: «ای پسر من بشناس مراتب شیعه ها را به اندازه شناخت و معرفتشان از روایات. به درستی که معرفت (شناخت و آگاهی) درک روایت است (شناخت و معرفت با درک روایتها به دست می آید). با درک و درایت است که مؤمن به بالاترین از ایمان دست می یابد. من در

کتاب علی (ع) نظر کردم، دیدم در کتاب آمده است. همانا قدر و منزلت هر کس به اندازه معرفت اوست. همانا خداوند محاسبه می‌کند خلایق را در دار دنیا به اندازه عقلی که به آنها داده است.» از این حدیث استفاده می‌شود تکلیفی که در کتاب و سنت برای انسان مقرر گردیده، به اندازه عقل و خردی است که خداوند به وی عطا کرده است و عمل او نیز به اندازه تحصیل او از علوم، مانند: مناقض یا مؤید یا قرینه یا ناسخ یا مخصص یا مقید و مثل اینهاست و بر انسان واجب است بر اساس اینها عمل کند. اگر هم خطایی در کارش بود، در صورتی که به اندازه وسع خود در راه یادگیری این علوم تلاش کرده باشد، مؤاخذه نخواهد شد؛ زیرا این تلاش، نهایت تکلیفی است که برگردن اوست یا مأمور است به انجام رساند و این چیزی است که فهم او بدان رسیده است. بله، چنانچه خطا در اثر عدم تلاش و کوشش در راه فهم این امور باشد، به خاطر تقصیر در فحوص، مؤاخذه بعید نیست. آنچه در این مورد ذکر شد، مخصوص عدۀ خاصی هم نمی‌باشد؛ هم شامل مجتهدین می‌باشد و هم شامل اخباریون. برخی از اخباریون متأخر، تصریح کرده‌اند که آنها با مجتهدین اختلاف دارند؛ در حالی که اختلاف آنها بر سر تسمیه است؛ زیرا هر دو گروه، احکام خویش را از کتاب و سنت می‌گیرند. اخباریون آنچه از کتاب و سنت می‌فهمند، «علم» می‌نامند؛ اما آنچه مجتهدین از کتاب و سنت می‌فهمند، آن را «ظن» می‌گویند. این دو گروه در اکثر مواردی که احکام را از کتاب و سنت می‌گیرند، مشترکند. مجتهدین فهم خود از کتاب را ظن نامیده‌اند؛ زیرا در نظر آنها علم یعنی اعتقاد جازم مطابق با واقعیت که هیچ‌گونه نقص در آن نباشد. و اخباریون که آن را علم نامیده‌اند منظورشان آن چیزی است که اعم است و نفس انسان با آن آرامش پیدا می‌کند و به آن مطمئن می‌شود. بنابراین، عمل درجات متفاوتی دارد. در این صورت می‌توان گفت طعن اخباریون بر مجتهدین مبنی بر اینکه آنها (مجتهدین) به ظن عمل می‌کنند که خلاف آیات و روایات است، موجه نیست، چرا که اختلاف در تسمیه است. بله، اگر مجتهدین در فهم احکام خود به دلایلی خارج از کتاب و سنت استناد کرده باشند، شکی نیست این طعن متوجه آنها خواهد بود. شارع، کتاب و سنت را مناط احکام و مرجع حلال و حرام قرار داده است. هر چیزی که از این دو گرفته شود مستند علمی و یقین آور است؛ اما «ظن»

مناطق عمل نیست؛ بلکه «علم» است که ما مأمور به عمل به آن هستیم (ظاهراً منظور از علم در اینجا همان کتاب و سنت است. حتی یک احتمال ضعیف در ظن غالب، آن را از استدلال دور می‌کند. مشهور است وقتی احتمال در چیزی واقع شد، استدلال در آن باطل می‌شود. همه بحث و جدل حتی در این است که وقتی در حکمی احتمال واقع شد، باب استدلال در آن بسته می‌شود و دیگر هیچ گفتاری نیست که در آن مجال احتمال در آن وجود داشته باشد و هیچ دلیل وجود ندارد مگر آنکه احتمالی در آن باشد. پس در این صورت، منکران نبوت می‌توانند احتمال را در ادله مسلمین وارد کنند. همچنین منکران توحید می‌توانند در هر دلیل موحدین، شک و احتمال را جاری سازند. در این صورت حمل علم در این زمینه آن هم به صورت جازم و قطعی و مطابق با واقع، بی‌نهایت بعید است. خداوند هم در شریعت چنین چیزی را جایز ندانسته است و در احکام شرعی ما را بدین کار مکلف نکرده است.

اما اخباری که از عمل به ظن منع کرده‌اند، منظورشان از این ظن، آن ظنی است که مستند به رأی و هوی و قیاس و استحسان باشد؛ زیرا اینها از دلیل کتاب و سنت خارج هستند؛ همچنان که اهل سنت بر آنها هستند. در کتاب احتجاج از امیرالمؤمنین (ع) آمده است: از اصحاب رأی بر حذر باشید؛ همانا اینها دشمن سنت هستند. احادیث را اگر حفظ کنند، نادیده می‌گیرند. اگر سنن را حفظ کنند، به زودی از آن خسته می‌شوند. پس مخالفت کنید با کسانی که رأی خود را بر احادیث ترجیح می‌دهند و مردم را گمراه می‌سازند. از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود، کسی که دینش را از کتاب و سنت پیامبر (ص) بگیرد، اگر کوهها از جای کنده شوند او پابرجاست؛ اما کسی که دینش را از اقوال دیگران بگیرد، از دین منحرف می‌شود.

از علی ابن حسین (ع) نقل شده که فرمود: دین خدا با عقلهای ناقص درک نمی‌شود، با آرای باطله و مقیاسهای فاسد به دست نمی‌آید. دین خدا به دست نمی‌آید، مگر با تسلیم. کسی که تسلیم ما شد سالم می‌ماند و کسی که پیرو ما شد هدایت می‌شود و کسی که به قیاس و رأی نزدیک شد، هلاک می‌شود.

بهره‌شانزدهم [عدم جواز صدور حکم در مشتبهات]

خبر مذکور دلالت دارد بر اینکه در متشابهات حکم بر توقف است و رد آن و ارجای آن به خداوند متعال و ائمه علیهم السلام. اخبار دیگری نیز دال بر همین امر است. در کتاب الامالی شیخ صدوق به سند الی جمیل ابن صالح از امام صادق (ع) از اجداد گرانقدرش علیهم السلام گفت: رسول الله فرمود: «امور سه گونه‌اند؛ اموری هستند رشد و هدایت آنها روشن و واضح است، پس از آن تبعیت کنید. اموری هستند که ضلالت و گمراهی آنها آشکار است، پس از این امور اجتناب کنید. امور دیگری هستند که با این دوگونه تفاوت دارند (نه رشد آنها مشخص است و نه غی آنها). این امور را به خدا و رسول او ارجاء دهید. در کتاب «الخصال» با سندی از ابی شعیب از ابی عبدالله (ع) نقل می‌کند که حضرت فرمود: «باتقواترین مردم کسی است که در هنگام شبهه، توقف نماید.» شیخ صدوق در کتاب الامالی آورده است؛ امیرالمؤمنین هنگام وفات در وصیتی به فرزندش امام حسن (ع) فرمود: وصیت می‌کنم ترا ای فرزندم که نماز را در وقت آن به جای آوری... و در هنگام شبهه سکوت را ترجیح دهی (به شبهه عمل نکنی).

در المحاسن با سند از ابی جعفر و ابی عبدالله علیهم السلام نقل شده که فرمود: توقف در هنگام شبهه بهتر از فرو غلتیدن در هلاکت است و اینکه ترک حدیثی را که خود ندیده‌ای، بهتر است از روایت حدیثی لم تحصه.

به علاوه، احادیث دیگری نیز در این زمینه وجود دارد که در آینده بخشی از آنها را باز خواهیم گفت. بنابراین آنچه برای من آشکار شده، این است که منظور از شبهه آن چیزی است که حکم آن مشتبه باشد، به طوری که واضح نباشد حکم آن در کدام یک از افراد حلال یا حرام جای می‌گیرد؛ زیرا دلیل وارد بر این حکم، از روی نص نمی‌باشد و در حکم هم ظاهر نمی‌باشد. شکی نیست چنین حکمی داخل در شبهه است و واجب است در چنین حکمی توقف کرد. قرآن کریم در این باره می‌فرماید: هو الَّذی انزل علیک الکتاب منه آیاتٌ محکماتٌ هنَّ امُّ الکتاب و آخر متشابهات فاما الَّذین فی قلوبهم زیغٌ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة و ابتغاء تأویله... در این صورت نسبت دادن اشیا به حکم، ناشی از ثبوت دلیل آن می‌باشد. دوم اینکه، در متشابه، نص به طور کلی دیده نمی‌شود. صدوق

بخشی از خطبه امیرالمومنین (ع) را نقل می‌کند که امام فرمود: خداوند حدودی را مشخص کرده، از این حدود تجاوز نکنید. واجباتی را فرض کرده است، آنها را نشکنید؛ اما نسبت به چیزهایی هم سکوت کرده است. خداوند از روی فراموشی در این باره سکوت نکرده؛ بلکه به خاطر لطف و رحمت به شما بوده است. پس استقبال کنید امر خدا را. سپس فرمود: امر حلال واضح است و امر حرام نیز مشخص می‌باشد؛ آنچه بین این دو است، شبهه است. کسی که متشبهات را ترک کند (یعنی گناهان را) و آنچه برای او روشن شده از معاصی ترک کند، خداوند او را حمایت می‌کند؛ اما کسی که نزدیک شود به شبهه ممکن است داخل شود در آن. گاهی از این شبهه به مبهمات نیز تعبیر شده است. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه‌ای، دشمنان خدا را اینگونه معرفی می‌کند: وقتی که یکی از مبهمات را نزد او می‌آورند، در جواب آن مقداری چرند از رای خود برای آن آماده می‌کند. این شخص مانند عنکبوتی است که تارهایی را به دور خود تنیده باشد. در افکار و او هام غرق است. در تاریکیها سیر می‌کند و بر شبهات سوار می‌شود.